

پرتگاه برای معشوقه ام لولا

نویسنده : زهره ساداتی

نگاه کن نگاه کن مانند اسب های سپید در حال دویدن می مانم

حالم خوب است صدایم خوبتر

اما جزیره ها جزیره ها

صدای باد

کوسه های شناور

صخره های بلند تو از من و زمین بلند تر

شب نیست و صبح نیست شبیه آنچه که تو می بینی

جزیره ها جزیره ها

فاصله خیلی زیاد است و

دیوارها بلند

اما من به تو فکر می کنم

به خورشید نگاه می کنم

به موج های رونده به سمت روشنایی

به آب

به باد

به گوش های تو

بیا تمام دریا را شنا کنیم

از مردم دور شویم

بیا با موج ها سواری کنیم

دور شویم

بیا فرانسه را زیر دریاها غرق کنیم

با کوسه ها حرف بزنیم

خورشید را بغل کنیم

بیا چون دوستت دارم اینکار را انجام دهیم

چون دوستت دارم !

—

فصل ها و گذشتن از سرما

برای زندانیان

مثل سرخوردن ماهی از دستان ماهیگیر است

—

هی

مرد

قرص های آرامبخش برای خوابیدن من کم است

دست هایم را دست معشوقه ام بگذار، تا پایان جهان می خوابم

از تخت های آهنی تورهای سپید بلند آویزان می کنم و برای زندگی کردن همچنان امید دارم

نگهبانان ، را صدا کن

به زندگی امید دارم

به زندگی امید دارم

لالابای من مریض نیستم
به چشمان زردم و به رنگ پریده ام
اعتماد نکن
به صدای باد گوش کن
راه را به من نشان بده
راه را به من نشان بده
لالابای قرص های آرامبخش افسردگی می آورد
خواب نشانی از مرگ دارد
مرا با خودت ببر
برای عاشق شدن فرمانروایان
برای کودکان
حالا من قوی و بزرگتر از نوجوانی ام هستم
لالابای مرا در آغوشت گیر و
در تختخواب کودکی ام بخوابان

—

ستاره ها از تونل های سیاه قلب تو عبور می کند
کشورها باز از نو در هم می آمیزند
اما
آیا تو دست از من خواهی کشید
آیا دست از رد پاهایم بر روی صخره های سخت خواهی کشید
دست از خون من خواهی کشید

از دست های آویزان بر روی میله ها
از چشم های آبی معشوقه ام بارها برایت گفتم
مرا می شناسد!
نگهبان
نور را ببین
ماه هر شب در تاریکی می درخشد
و من صورت او را بر روی دیوار می کشم

—

صدایم کن
از استخوان هایم خسته ام
لالابای برایم آب بیاور
قبل از گذشتن
می خواهم با تو تمام سیاست ها را باور کنم
کافیست تو بگویی
این خواب نیست
حقیقت است
چوب ها می سوزند برف ها آب می شوند
گل ها جوانه می زنند
بگو خواب نیست
حقیقت است
لالابای رویاهایم در همین سرما ، پشت پنجره ها رها شدند

برایم دعا کن

برایم دعا کن

از عبور تن هایمان در شلوغی از فرانسه و شهر هایش برایم بگو

از کشته شده گان

از اعدامی ها

از حبس ابد در جزیره ی شیطان

لالابای فراموش کن

مرا ببوس

مرا ببوس

چوب ها می سوزند برف ها آب می شوند

گل ها جوانه می زنند

مرا ببوس

مرا ببوس

پنج صبح که نور نقره یی بر زمین اتاق تاریکم پخش می شود

—

ابرها دور تن های ما تنیده می شود و

ارتفاعات ، مسیر را برای رسیدن به قله آسان می کند

اگر بتوانم تورا برای همیشه در قلبم پنهان کنم

برای همیشه کنارم خواهی ماند

و مانند قبل تو را صدا می زنم

در آغوشت زمزمه می کنم

درباره عشق
درباره عشق
تنها بستگی به درهای آهنی دارد
که باز شوند
که تمام جنگل آتش گیرد
که دریاها خشک شوند
جهان از نو شکل تازه به خود گیرد
درباره تو
درباره عشق

از سیاست چه می دانی
آیا برایت گفتم آرزوها در اینجا از رویاها فراتر می روند؟
تو تلالو خورشید را باور می کنی!
اگر فاصله اش را بدانی
اینجا روزها و شب ها را با تو سر می کنم
چشمانم فقط به خورشید خیره ست
به تلالو اش
ایمان دارم
اگر خورشید بالا نیاید
روزی دیگر نخواهم داشت
اگر خورشید بالا نیاید

تورا

دیگر نخواهم داشت

—

درهای بزرگ زندانها به روی سبز باز می شوند
و چشم های من هر روز به آغوش تو باز
لالابای حیوانات درنده از انسانها ترسناک تر نیستند
راهرو های زندان بی روزنه
و روزنه ی فرار از زندان
جنگل و حیوانات
جزیره کی تاریک می شود
جزیره کی روشن می شود
به دیوارها دست می زنم
به درها
نورها تغییر می کنند
گرم که می شود
سرد که می شود
تو
صبحانه برایم با شکلات داغ حرف می زنی و
من
پشت به پنجره ها ایستاده ام و به موهایت نگاه می کنم
تو به شکلات داغ
من به فرزند فکر می کنم

دوستت دارم

دوستت دارم

برای دور بودن تو از تمام خواسته هایم

صبح که ماهیگیران برای صید ماهیها خوشحال می شوند

لبخند تو را تصور می کنم بارها

از دست هایت نقاشی می کشم روی سقف زندان ها ، دیوارها

چشمهایت و پیشانی ات را مرور می کنم

برای تعمیر محکومان به اعدام

دوستت دارم

دوستت دارم

می گویم

به زمین

به تخت

به غبارهای ریز

وقتی ناقوس ها به صدا در بیایند

می گویم

ای

ماهیگیران و قایق ها

تن های لخت سوخته

عینک های زیر لگدهای زندانبان شکسته

دوستتان دارم

دوستتان دارم

—

لالابای برای رهایی

در امریکای جنوبی ماهی ها را در اقیانوس رها می کنند

مردها را در تبعید

زن ها را در وهم

و طبیعت مرا به زنده بودن وادار می کند

امید که

ذرت ها بوی مزرعه ها به خود بگیرند

امید که

قرص ها روزی تمام شوند و زبانم طعم معشوقه ام را به خود گیرد

لالابای

لالابای

از عشق مردن نیست

از عشق مردن نیست

کشور ها برای قاتلان

و جزیره ها برای گریختن از فراموشی

لالابای مرا بخوابان

با آوازت

با تاریکی .

پایان